**امام حسین و معنابخشی به زندگی در این تاریخ**

**باسمه تعالی**

«السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِك‏»

با توجه به این‌که همه‌ی عزیزان از آن‌چه در کربلا واقع شده است اطلاعات کافی دارند؛ شرایطی فراهم شده که به روح تاریخیِ آن واقعه و رخداد بپردازیم و در امروزمان از راهی که امام حسین در مقابل بشریت گذاشتند، بهره بگیریم.

1- در هر حال برای بهتر روبه‌روشدن با هر واقعه‌ی تاریخی باید جهانِ آن واقعه را شناخت وگرنه با جمع قسمت‌های متکثر آن واقعه، حقیقتِ آن واقعه بر ما رُخ نمی‌نمایاند و در مورد کربلا نیز اگر نتوانیم بین قسمتی که امام به سوی عراق حرکت می‌کنند، و بین آن‌که ابتدا خود را برای شهادت آماده کرده‌اند، و بین آن‌که در مقابل لشگر حرّ و لشگر عمرسعد می‌فرمایند: «اگر می‌خواهید برمی‌گردم»؛ ارتباطی برقرار کنیم، جهانِ واقعه‌ی کربلا را نیافته‌ایم.

2- نظر به نهضت حضرت سیدالشهداء، موجب گشوده‌شدن راهی خواهد شد برای رهاشدن از خلاء فکری که همان خالی‌بودن از هرگونه اصالت و عصاره‌ای است که بشر این دوران در آن گرفتار شده یعنی «غفلت از معنابخشی به زندگی».

3- در دنیای جدید هر کدام از ما در جهانی جدای جهان دیگر زندگی می‌کنیم و هرکدام در جهان خود تنها هستیم ولی با حضور در جهانی که امام حسین به صورتی ملموس و عملی در مقابل ما قرار می‌دهند. همه در کنار همدیگر در یک جهان زندگی می‌کنیم و دیگر هیچ‌کس تنها نیست، زیرا در آن جهانِ مشترک فاصله‌گذاری‌های وَهمی از بین می‌رود و یگانگی با همدیگر جای خودبینی‌ها و خودخواهی‌ها می‌نشیند و در نتیجه سوء تفاهم‌ها پیش نمی‌آید، زیرا امام حسین فهم درست انسان و جهان را در مقابل ما قرار می‌دهند تا خود را در انواع مارک‌ها و بریز و بپاش‌‌های دنیایی غرق نکنیم.

4- در صحنه‌ی کربلا با گوهری روبه‌رو می‌شویم که سخت به آن نیاز داریم‏ و آن «حرّیت» و «عزّت» است. زخم‌های پیکر مبارک حضرت سیدالشهداء باید متذکر این امر باشد که برای عزّت و حرّیت باید هزینه داد و با نظر به چنین امری حضرت در خطاب به لشکر یزید فرمودند: «يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُم»، نظر به ذات حرّیت است که حضرت حرّیت جناب حرّ را تأکید کردند و آن حرّیت را ملاک بزرگی شخصی قرار دادند تا معلوم شود هر آزاده‌ای در هر کجای دنیا که باشد، در جبهه‌ی امام حسین قرار دارد. زیرا شیفته‌ی حرّیت‌بودن مهم است و این فوق دینداریِ ظاهری و سطحی است.

امام با توجه به نظر به حرّیت خود می‌فرمایند: «ا[َلا اِنَّ الدَّعِیَّ بنَ الدَّعِیَّ قَدْ رکَزَ بَیْنَ اثنَتَینِ بَیْنَ السِّلَةِ و الذِّلَّةِ وَ هَیهاتَ مِنّا الذِّلَّةُ یأبَی اللّهُ لنا ذلک و رسولُهُ و المؤمنونَ و حجورٌ طابتْ و طَهُرَتْ و اُنُوفٌ حَمِیَّةٌ و نُفُوسٌ اَبیةٌ مِنْ اَنْ توثر طاعة اللئام علی مصارعِ الکرام](https://hawzah.net/fa/Magazine/View/3674/6091/64285/%D9%86%DA%AF%D8%A7%D9%87%DB%8C-%D8%A8%D9%87-%D8%B4%D8%AE%D8%B5%DB%8C%D8%AA-%D8%AC%D9%87%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85-%D8%AD%D8%B3%DB%8C%D9%86-%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%87-%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85#TextH303900I847) الا انّی قد اعذرت و انذرت الا ا[نی زاحف بهذه الاسرة علی قلّة العَدَدِ و خذلان الناصر»](https://hawzah.net/fa/Magazine/View/3674/6091/64285/%D9%86%DA%AF%D8%A7%D9%87%DB%8C-%D8%A8%D9%87-%D8%B4%D8%AE%D8%B5%DB%8C%D8%AA-%D8%AC%D9%87%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85-%D8%AD%D8%B3%DB%8C%D9%86-%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%87-%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85#TextH303900I933) این فرومایه، فرزند فرومایه، مرا در دو راهی شمشیر و ذلّت قرار داده است و هیهات که ما زیر بار ذلّت برویم؛ زیرا خدا و پیامبرش و مؤمنان از این که ما ذلّت را بپذیریم ابا دارند و دامن های پاک مادران و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران روا نمی دارد که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه کرام و نیک منشان، مقدم بداریم. آگاه باشید که من با این گروه کم و با قلّت یاران و پشت‌کردن کمک دهندگان برای جهاد آماده‌ام.

5- خط شیعه، اندیشه‌ای است که بر حقانیت تأکید دارد و اگر بر علی تأکید دارد از آن جهت است که رسول خدا به مسلمانان خبر دادند: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَار» حق با علی است، هرجا علی هست حق به گرد او می‌گردد. در همین راستا حضرت سیدالشهداء تأکید دارند بر سیره‌ی جدّ خود و پدرشان و می‌گویند: «أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي‏».

6- در صورتی می‌توانیم از امام حسین استفاده کنیم که بنایمان احیاء حق باشد وگرنه عاشورا یک مراسم دینی می‌شود که ارتباط‌اش را با زندگیِ امروزین ما از دست داده. در این صورت شور زندگی را که با احیاء حق ممکن است، از دست می‌دهیم و در عین دینداریِ معمولی از شور دینداری بهره‌مند نیستیم. آری! شور زندگی با احیاءِ عشق به انسان‌ها، به زندگی برمی‌گردد.

7- در رابطه با اوج ظهور عشق به خدا ، رابطه‌ی بین حضرت اباعبداللّه با حضرت علی اکبر قابل توجه است. اولین نفر از بنی­ هاشم که از امام اجازه‌ی میدان طلبید، علی اکبر بود. امام در حالی‌که اشک در چشمان‌شان جمع شده بود[[1]](#footnote-1) به او اجازه دادند و سپس رو به آسمان کردند و فرمودند: «اللَّهُمَ‏ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَیْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِکَ؛ خداوندا شاهد باش جوانی به سوی آنها می‎رود که از لحاظ خلقت، اخلاق و منطق و گفتار شبیه‎ترین مردم به رسول‎الله است. «وَ کُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَی نَبِیِّکَ نَظَرْنَا إِلَیْهِ؛ خدایا ما هرگاه مشتاق پیامبرت می‎شدیم.

حضرت علی­ اکبر پس از نبردی شجاعانه در حالی که زخم­های زیادی برداشته بود و 120 نفر را به قتل رساند؛ نزد پدر بازگشت و عرضه داشت: «یا يَا أَبَتِ! ألْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنی، وَ ثِقْلُ الْحَدیدِ أَجْهَدَنی، فَهَلْ إِلى‏ شَرْبَةٍ مِنْ ماءٍ سَبِیلٌ أَتَقَوّى‏ بِها عَلَى الْأَعْداءِ»؛ امام زبان على‏اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود: «خُذْ هذَا الْخاتَمَ فی فیکَ وَ ارْجِعْ إِلى‏ قِتالِ عَدُوِّکَ، فَإِنّی أَرْجُو أَنَّکَ لا تُمْسی حَتّى‏ یَسْقِیَکَ جَدُّکَ بِکَأْسِهِ الْأَوْفى‏ شَرْبَةً لا تَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً» این انگشتر را در دهانت بگذار و به نبرد با دشمن بازگرد، امیدوارم که هنوز به شب نرسیده جدّت رسول خدا با جامى سرشار از شربت بهشتى تو را سیراب سازد، به گونه‏‌اى که پس از آن هرگز تشنه نگردى!

على اکبر به میدان بازگشت و همانند پدر و جدش على مرتضى در هنگام نبرد بر یمین و یسار لشکر کوفه حمله مى‏‌نمود و به هر سو رو مى‏‌کرد جمعیت انبوهى از او مى‏‌گریختند یا به خاک مى‌‏افتادند. «مُرّة بن مُنقِد» ناجوانمردانه با نیزه‏‌اش از پشت بر او حمله کرد که على اکبر از روى زین اسب افتاد و مرّة با شمشیر بر فرق آن حضرت زد و سرش را شکافت. دشمن اطرافش را گرفتند و با شمشیرها بدن‌اش را قطعه قطعه نمودند.

در آخرین دقائق، على اکبر صدا زد: «یا أَبَتاهُ السَّلامُ عَلَیْکَ هذا جَدِّی رَسُولُ اللَّهِ قَدْ سَقانِی بِکَأْسِهِ الْأَوْفى‏ وَیُقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یَقُولُ: عَجِّلْ الْقُدُومَ إِلَیْنا فَإِنَّ لَکَ کَأساً مَذْخُورَةً» خداحافظ پدرجان؛ این جدّم رسول خداست که مرا سیراب کرد و بر تو سلام مى‏‌رساند و مى‏‌گوید در آمدنت به نزد ما شتاب کن، که براى تو جامى از شراب بهشتى ذخیره نموده‏‌‌ام. آنگاه فریادى زد و به شهادت رسید.

امام حسین به سوی او شتافت، خود را از اسب پایین انداخت «فَجَاءَ اَلْحُسَيْنُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَ قَالَ قَتَلَ اَللَّهُ قَوْماً قَتَلُوكَ مَا أَجْرَأَهُمْ عَلَى اَللَّهِ وَ عَلَى اِنْتِهَاكِ حُرْمَةِ اَلرَّسُولِ عَلَى اَلدُّنْيَا بَعْدَكَ اَلْعَفَاءُ» بر بالین علی اکبر حاضر شد و او را در آغوش گرفت و صورت بر صورتش نهاد و سپس فرمود: «خدا بکشد گروهی که تو را کشت و گستاخی از حدّ گذراندند و از خدا نترسیدند و حرمت رسول خدا را شکستند. و این آن تابلوی زیبای معاشقه‌ای است که گوهر اصلی کربلا است. در آن حال امام سخت منقلب شدند به گونه‌‏اى که صداى گریه‌ی آن حضرت بلند شد در حالى که کسى تا آن زمان صداى گریه او را نشنیده بود. آنگاه فرمودند: «عَلَى الدُّنْیا بَعْدَکَ الْعَفا» پس از تو، افّ بر این دنیا باد. و این است آن تابلوی معاشقه که گوهر اصلی کربلا است. [[2]](#footnote-2)

این‌چنین رابطه‌ی عاشقانه بین امام حسین و علی اکبر به نهایت خود رسید و زیباترین عشق را که عالم ظرفیت بالاتر از آن را ندارد؛ تجربه کردند و معلوم شد در کنار معارف عالیه‌ای که در نهضت حضرت اباعبداللّه در کربلا به ظهور آمد، عشقِ گمشده و صمیمیتِ از دست‌رفته‌ای به نمایش گذاشته شد که امروز بشر بیش از دیروز به آن نیاز دارد، عشقی که تنها با ایثار در بستر وفاداری به حقیقت دوران ظهور می‌کند. عشق و برادری که در صدر اسلام به نور پیامبر خدا به ظهور آمد در آن حدّ که خداوند در قرآن متذکر آن می‌شود و می‌فرماید: « وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا » آل عمران ﴿103﴾ و بعد با روحیه‌ی تحجر و ظاهرگراییِ دینی به حاشیه رفت و فراموش شد و کربلا مجدداً آن را متذکر گشت.

8- در جهان کنونی و در این تاریخ تنها کسانی به درستی به سراغ حضرت امام حسین خواهند رفت که متوجه‌ی سیاهیِ دوران سکولاریته‌ی غربی شده باشند و بخواهند از بی‌معناییِ زندگی که اکثریت مردم را در بر گرفته، رها شوند و بدانند راه‌های دیگری غیر از راه‌های فرهنگ مدرنیته که توهّمی بیش نیست، خداوند از طریق اهل البیت در مقابل‌شان گشوده است. که انسان‌ها در آن راه‌ها به جای آن که گرگ همدیگر باشند، معنای عشق را تجربه می‌کنند. عالمی که مأوای حقیقی ما است.

9- مولوی، با نظر به روحِ خندان حضرت اباعبداللّه که توانستند درِ زندان تن را بشکند و از قفس آزاد شود. میگوید:

کجایید ای شهیدان خدایی بلاجویان دشت کربلایی

در حسرت شهادت امام حسین که به چه درجه‌ای رسیدند این چنین می گوید.

کجایید ای سبک‌بالان عاشق پرنده‌تر ز مرغان هوایی

زیرا چسبیدن به دنیا روح را تنگ می‌کند. ما اشک می‌ریزیم زیرا ما هم طلب پرواز داریم. کجایید ای شهان آسمانی بدانسته فلک را درگشایی

اینان درهای مخزن فیض الهی را گشودند. لذا چون شمشیر بر فرق علی اکبر خورد، ندا سر داد:«یا أَبَتاهُ السَّلامُ عَلَیْکَ هذا جَدِّی رَسُولُ اللَّهِ قَدْ سَقانِی بِکَأْسِهِ الْأَوْفى‏ وَیُقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یَقُولُ: عَجِّلْ الْقُدُومَ إِلَیْنا فَإِنَّ لَکَ کَأساً مَذْخُورَةً»

کجایید ای ز جان و جا رهیده کسی مر عقل را گوید کجایی

کجایید ای درِ زندان شکسته بداده وام‌داران را رهایی

کجایید ای درِ مخزن گشاده کجایید ای نوای بی‌نوایی

در آن بحرید کاین عالم کف اوست زمانی بیش دارید آشنایی

در آن بحر و دریایی هستید که این عالم ، کفِ بر روی آب آن دریا به حساب می‌آید و دنیادوستی، کف عالم دنیا را برگرفتن است و شما که در دریای معانی هستید، بیشتر با ما آشنا شوید و ما را بیشتر با خود آشنا کنید، تا ما هم به جای چسبیدن به کفِ این دریا یعنی دنیا، در این دریا شنا کنیم.

کف دریاست صورت‌های عالم ز کف بگذر اگر اهل صفایی

صورت‌های عالم، کف‌اند. این دنیا باطنی ملکوتی دارد، اگر تو اهل صفا هستی از کف بگذر و با ملکوت عالم مرتبط باش.

10- با امام حسین عالی‌ترین‌ بودن در مقابل انسان قرار می‌گیرد، نحوه‌ای از بودن که انسان می‌تواند در برابر طوفان شهادتِ عزیزترین کسان خود، در استقرار خود پایدار باشد و نشان دهد انسانی که با وحدانیت حضرت حق مأنوس است با بی‌نهایت امکانات پیوند دارد و هیچ بن‌بستی برای او نیست. این است بودن متعالی که باید از طریق اندیشیدن به سیره‌ی امام حسین به آن توجه نماییم.

**دینداری ناکافی**

11- اگر ما بخواهیم در این تاریخ که تاریخ سیطره‌ی سکولاریته و نیهیلیسم است، در توهّم زندگی نکنیم و معنایی داشته باشیم و خود را در تاریخی احساس کنیم که با اسلام به ظهور آمد؛ باید حقیقت اسلام را در این زمانه کشف کنیم. پیام امام حسین یعنی عشق و ایثار و از خودگذشتگی، همان حقیقت اسلام و انسانیت است در همه‌ی تاریخ، ولی اگر ما سیره‌ی آن حضرت را به تاریخ خود نیاوریم و تنها به باورها و آگاهی‌های خود نسبت به آن حضرت قانع باشیم، عملاً حقیقت را با جان خود احساس نمی‌کنیم و زندگی همچنان ادامه‌ی پوچی و نیهیلیسم خواهد بود. زیرا مشغول نوعی از دینداری شده‌ایم که برای حضور در این تاریخ ناکافی است، هرچند اسلام به خودی خود برای هر عصری کافی می‌باشد، مشروط بر آن‌که ما از اسلام مناسب عصر خود بهره‌مند شویم.

12- امروز روزی است که بیشتر از دیروز نیاز داریم با حقیقت به‌سر ببریم و به احساسی که حضرت زینب نسبت به امام حسین داشت، نزدیک شویم. زیرا حضرت زینب خوب فهمیدند هرکس بخواهد در آن زمان معنایی داشته باشد با حضور در تاریخی که در آن شرایط با حضرت حسین به ظهور می‌آید، معنا دار می‌شود و اگر این نسبت که نسبت با حقیقت دوران است در میان نیاید، انسان از بین می‌رود.

حضرت زینب در چنین احساسی با امام حسین همراهی کرد تا راه خاص همراهی با اباعبداللّه را بنمایاند، راهی که بدون ایثار و اشک و مدّ نظر قراردادنِ حضوری متعالی ،گشوده نمی‌شود و ما را در بر نمی‌گیرد. راهی که اگر در مقابل انسان گشوده شد، با تجلیات انوار اسماء الهی روبه‌رو می‌شود و در آن صورت هرگز نسبت به ایمان خود خسته و دل‌زده نمی‌شود تا بخواهد با چیزی دیگر درون خود را آرام کند ، زیرا با حقیقت که در ذات خود همواره جدید است، روبه‌رو است.

در حرکت شهادت طلبانه‌ی امام حسین در کربلا و به ظهورآمدنِ تاریخ مقاومت، یزید بود که صحنه را باخت و ادامه‌ی کار و ادامه‌ی زمان به دست حضرت زینب و امام سجاد افتاد. تا جهان بشریت در مقابل استکبار، اگر به روش حسینی عمل کند و نه به سیره‌ی روشنفکران، آینده را از آنِ خود‌کند و در تقابل با مستکبران به زندگی معنا بخشد.

13- در رابطه با مقابله‌ای که عده‌ای به ظاهر مسلمان با امام حسین انجام دادند و عمر سعد به لشکریانش گفت: «يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَ بِالْجَنَّةِ أَبْشِرِي»، معلوم می‌شود دینی که جبهه‌ی امام حسین دارد دینی نیست که آن‌ها را حتی از قتل فرزند پیامبر خدا باز دارد، زیرا با خداوند به عنوان حقیقت دوران مأنوس نبودند. تنها مفهومی از خدا را در ذهن خود داشتند و تلاشی برای یافتن حقیقتِ وحدانی عالم و انس با او در آن‌ها نبود. آن‌‌ها تنها مقهور برداشت سطحی خود از دین‌شان بودند بدون آن‌که استعداد فکرکردن به خود را داشته باشند.

14- این اندازه از دینداری که امروزه ما داریم ، آن چنان نیست که شخصیتی به ما بدهد که در بحران‌ها توان انتخاب درست را داشته باشیم. لذا انواع رانت‌ها را می‌پذیریم. همان طور که شمر و عمر سعد نوعی شخصیت‌اند که دینداری آن ها مانع پذیرش پیشنهاد عبید الله نشد آن ها دو نفر نبودند دو شخصیت بودند با دینداری خاصی که در آن محبت به خلق نبود.

15- تجربه‌ی حضور بدریون که مصداق «المؤمن مرآت المؤمن» بودند و دشمنی‌هایی که بعداً در بین مسلمانان با حاکمیت اُمویان پیش آمد؛ برای مسلمانان راستین آزاردهنده بود و با حرف‌های خوب ولی بدون دغدغه جهت رفع حجاب‌های ظلمانی، مشکل حلّ نمی‌شد و نمی‌شود. حرف‌های خوب ولی قراردادن آن‌ها در حدّ آرزو و شعار، حرف‌های بهاری ولی ماندن در زمستان سرد و زدن حرف‌های خوب با انگیزه‌‌ی حزبی و جزیره‌ای ولی منقطع از امت، ماندن در سیطره‌ی نیهیلیسم است با شعارهای عوام‌فریبانه و عقلِ روان‌شناسیِ لیبرالیسم تحت عنوان «حقوق انسانی».

16- گویا انسان‌ها در هر حرکت الهی، در ابتدای حضور قدسی آن حرکتِ الهی، زیباترین نحوه‌ی بودن را تجربه می‌کنند و به حکم «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ أَحْسَنِ تَقْويمٍ» در احسن تقویمِ آن حرکت قرار می‌گیرند، ولی پس از آن به حکم «ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلينَ» با وجهی غیر قدسی و در اسفل سافلینِ دنیا واردشان می‌نمایند تا همه‌ی عوالم را تجربه کنند و در زندگی زمینی، آسمانی‌بودن خود را از دست ندهند. ولی جبهه‌ی مقابل امام حسین نشان داد که به وجه قدسیِ اسلامیت‌ شان پشت کردند. مثل آن‌چه در جریان رانت‌خواران در انقلاب اسلامی پیش آمد، با آن‌که بعضاً دارای سوابق خوبی بودند و امروز صحنه دیروزین کربلا متذکر امروز ما است تا مواظب باشیم اگر وجه دنیایی انقلاب اسلامی به ما رو کرد از وجه قدسی آن غفلت نکنیم و سعی کنیم در مقام عقل بمانیم و نه در مقام جهل، در مقام عقلی که خداوند به آن فرمود: برو، و رفت. و چون فرمود: «ادبر» برگرد، برگشت. ولی جهل بر نگشت. [[3]](#footnote-3)

17- شمر پس از مدتی که از واقعه‌ی کربلا گذشته بود و عده‌ای از او سؤال کردند چگونه راضی شدی فرزند پیامبر خدا را به قتل برسانی؟ بدون آن‌که ابراز پریشانی کند گفت: «إنّ اُمَرائَنا اُمِرْنَا بِأَمْرٍ فلم نُخالف» امیران و حاکمان ما به ما امر کردند و ما مخالفت نکردیم. تلقی مردم از طریق تبلیغات معاویه آن بود که ملاک حقیقت، دستور و فرمان سلطان و امیر است و انتخاب انسان به خودی خود جایگاهی ندارد. و این همان غفلت از کرامت انسان است که قرآن بر آن تأکید دارد و امام حسین با حرکت خود متذکر این امر شدند که اسلام چیز دیگری را به ما متذکر می‌شود به نام «حق»، و نه هر آن‌که امیر بگوید حق است. لذا در سخن مشهور خود فرمودند: «اَلا تَرَوْنَ اِلَي الْحَقِّ لا يُعْمَلُ بِهِ، وَ اِلَي الْباطِلِ لا يُتَناهي عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ في لِقاءِ رَبِّهِ حَقّاً حَقّاً، فَاِنّي لا اَرَي الْمَوتَ اِلَّا سَعادَةً، وَالْحَياةَ مَعَ الظَّالِمينَ اِلَّا بَرَماً» آيا نمي نگريد که به حق عمل نمي‌شود و از باطل و بيداد روي نمي‌گردانند، شايسته است که در چنين محيط ننگ‌بار انسان مؤمن به ديدار پروردگارش رغبت نشان دهد، من در چنين شرائطي مرگ را جز نيک‌بختي و زندگي با خودکامگان را چيزي جز رنج و نکبت نمي‌دانم.

امام در سخن فوق متوجه‌ی روزگارِ عقیم یعنی روزگاری که تکراری و خسته‌کننده است، شده‌اند. روزگاری که آینه‌ی دیانت در آن می‌شکند و انسان گرفتار پوچی و بی‌ثمری می‌شود. این‌جا است که فرمودند: «فَاِنّي لا اَرَي الْمَوتَ اِلَّا سَعادَةً، وَالْحَياةَ مَعَ الظَّالِمينَ اِلَّا بَرَماً».

18- آری! بشر، طرفِ نسبت است و هرکس در تاریخ خود زندگی می‌کند و خود را درک می‌نماید و به همان معنا که بودِ او در ربط به حضرت حق، باقی است و در تجلیّات ممتد پروردگار باقی می‌ماند. بُعد تاریخی انسان نیز با رجوعِ پی در پی و ممتدِ خود به تاریخی که دارد، باقی می‌ماند و در همین رابطه هر سال در نسبت با تاریخ کربلا با تجلیّات جدیدی روبه‌رو هستیم و در وسعتی جدید قرار می‌گیریم تا عالم و آدم را در تاریخ خود تجربه کنیم و ارتباط با همدیگر را مطابق امروزمان به ظهور آوریم، که نوعی گشودگی نسبت به همدیگر است

1. - آری! عشق بدون اشک نمی‌شود. [↑](#footnote-ref-1)
2. - عشق بدون اشک نمی‌شود. وقتی انسانی سلحشور و بی‌باک اشک می‌ریزد خبر از عشق می‌دهد و این بسیار بلندتر از عاطفه‌ی پدری و فرزندی است، این اشک حکایت غصه ها و غمناکی عادی نیست، گوهری است راه‌گشا. به گفته‌ی مولوی:

   اشک کان از بهر او بارند خلق / گوهر است و اشک پندارند خلق

   من غلام آن‌که نفروشد وجود / جز به آن سلطان با افضال وجود

   چون بگرید آسمان گریان شود / چون بنالد چرخ ، یا رب خوان شود

   تو چه دانی قدر آب دیدگان / عاشق نانی چون نادیدگان [↑](#footnote-ref-2)
3. - در روایت داریم: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اَللَّهُ اَلْعَقْلَ اِسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ [↑](#footnote-ref-3)